

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که «ما غلب الله على العبد» به چه معناست؟ و اگر نتوانیم این عبارت را درست معنا کنیم ممکن است اشکالاتی بعداً مطرح شود که معلول عدم دقت در معنای این حدیث است. در جلسه گذشته گفتیم «ما غلب الله» یعنی «ما یسند ابتداءً إلى الله عرفاً»، آن فعل یا آن حقیقتی که ابتداءً به خدا نسبت داده می‌شود و می‌گوییم خدا این کار را کرد.

بررسی معنای «ما غلب الله»

در نتیجه آنچه به خدا عرفاً نسبت داده می‌شود و تحت این عنوان بیاید «قاله اولی بالعدر» است که مصداق بارز آن عبارت است از: جنون، مغمی علیه، سلس البول، کسی که صرع دارد، صرع اغماء و جنون نیست، یک کسی از اول وقت نماز صبح تا آخر گرفتار صرع شد و نتوانست نماز بخواند این هم «مرضٌ لا یقدر علی الصلاة» است.

به بیان دیگر، از این تعبیری که در روایات وارد شده استفاده می‌کنیم مغمی علیه خصوصیت ندارد؛ زیرا در روایات آمده است: «مرضٌ لا یقدر علی الصلاة» که یک موردش مرض صرع است. همچنین ممکن است در آینده بشر امراضی را مبتلا بشود، آلازیمر هم یک عنوانی است که «ما غلب الله على العبد» است که اگر کسی تمام وقت گرفتار آلازیمر شد، نه ادا بر او واجب است و نه قضا. در جایی که خداوند فرموده کفارہ بعضی از افطارها در ماه رمضان صیام شهرین متتابعین است، حال اگر کسی 20 روز گرفت و 21 مریض شد، اینجا استیناف لازم نیست و بعد از اینکه خوب شد دنباله‌اش را باید انجام بدهد.

بنابراین وقتی «ما غلب الله» را این‌گونه معنا کردیم که هر آنچه بتوانیم به خدا نسبت بدهیم، اولین موردی که خروج تخصصی دارد نسیان است؛ زیرا ناسی به قرینه آیاتی که خواندیم و استعمالاتی که در عرف وجود دارد به خود انسان نسبت داده می‌شود. مثلاً می‌گوئیم چرا دیروز نیامدی؟ می‌گوید یادم رفت، نسیان را آدم به خودش نسبت می‌دهد. آری، اگر بخواهیم آن نگاه فلسفی عمیق را که علت العلل خدای تبارک و تعالی است به میدان بیاوریم همه می‌شود «ما غلب الله»، الآن هم که من حرف می‌زنم «ما غلب الله» است، ولی نباید در معنای روایات فقهی این مبانی عقلی را به میدان بیاوریم، بلکه باید به لحاظ عرف بگوئیم. عرف می‌گوید «ما غلب الله» یعنی «ما یسند إلى الله»، اما نسیان این چنین نیست.

بررسی مسئله جهل

جهل نیز از موارد «ما غلب الله نیست؛ زیرا اگر کسی جاهل باشد در عرف، اولاً و بالذات به خود انسان اسناد داده می‌شود نه به خدای تبارک و تعالی. درست است علم را خدا می‌دهد، هر چه انسان علم دارد از علم خداست «و لا یحیطون بشیء من علمه»^[1]، اما جهل عرفاً اسناد به خود انسان داده می‌شود، انسان است که جاهل است، هم جاهل قاصر و هم جاهل مقصر.

شاهد بر این مطلب آیتی است که در باب جهل آمده است. مرحوم والد ما این استفاده را از آیات کرده است. «و لکنی اراکم قوماً تجهلون»، «أإنکم لتأتون الرجال شهوةً من دون النساء بل انتم قوم تجهلون»؛ که جهل به قوم نسبت داده شده، «إنما التوبة على الله للذين يعملون السوء بجهالة»؛ یعنی اینها از روی جهالت خودشان عمل بد انجام می‌دهند، این تعابیر خیلی بسیار روشن است.

این تعابیر قرآنی بهترین شاهد است و استعمالات عرفی نیز همین طور است که می‌گوئیم تو آدم جاهلی هستی، چرا نرفتی درس بخوانی! این جهل به خود انسان نسبت داده می‌شود. قصور و تقصیر رافع برای استحقاق مذمت است وگرنه چه جهل قصوری و چه جهل تقصیری، هر دو به خود انسان اسناد داده می‌شود. آن آیه‌ای که می‌فرماید شما وقتی از بطون امهات خود خارج شدید چیزی نمی‌دانستید، خودش می‌آید الفبا را یاد می‌گیرد، علم را یاد می‌گیرد، ابقائش در اختیار خودش هست، از اول همه «لا یعلمون» هستند، اما اکتسابی نبودن دلیل بر این نیست که اسناد به انسان داده نشود.

به عنوان مثال، خوردن یک امر اکتسابی است، اما اکل را به انسان نسبت می‌دهید، شرب را به انسان نسبت می‌دهید این امر ذاتی است، اینها دخالت ندارد، الآن در عناوین و مفاهیم و جملات، اسناد عرفی معتبر است. عرف جهل را به خدا نسبت نمی‌دهد، الآن نمی‌توانم بگویم خدایا چرا من را جاهل قرار دادی! این حرف غلط است، خدا می‌گوید من راه علم را برایت باز کردم و تشویق هم کردم، ثواب هم برایش قرار دادم، جزا در دنیا و آخرت هم قرار دادم، خودت نرفتی علم پیدا کنی! خودت بر جهل باقی ماندی، پس جهل به خود انسان نسبت داده می‌شود. ابقاء الجهل و ابقاء عدم علم مستند به خودتان است. بررسی نسبت قاعده «ما غلب الله» و قاعده «لاتعاد»

یکی از سؤالاتی که درباره قاعده «ما غلب الله» مطرح می‌شود آن است که نسبت بین این قاعده و قاعده «لا تعاد» چیست؟ «لا تعاد الصلاة إلا من خمسة»^[2]، در آنجا فقها می‌گویند: مسلماً شامل عالم عامد نمی‌شود؛ یعنی در روایت امام باقر علیه السلام آمده که در وقت، قبله، طهور، سجده و رکوع شما باید اعاده کنید و اگر شما فراموش کردید یا نمی‌دانستید (مثلاً کسی نمی‌دانسته که باید نماز را رو به قبله بخواند و حکم را نمی‌دانسته باید اعاده کند)، اما در غیر این پنج تا اگر از روی نسیان یا جهل بود اعاده ندارد و می‌گویند قاعده لا تعاد عالم عامد را نمی‌گیرد و موضعش فقط ناسی و جاهل است.

ممکن است کسی بگوید قاعده «ما غلب الله» ناسی و جاهل را می‌گیرد؛ پس ما با این قاعده در قاعده «لا تعاد» تصرف کرده و بگوئیم این قاعده بر قاعده لا تعاد حکومت دارد و در نتیجه جاهلی که قاصر است از قاعده لا تعاد خارج بشود؛ یعنی این طرف قضیه جاهل مقصر، جاهل مقصر خارج می‌شود، جاهل قاصر را بگوئیم از مصادیق «ما غلب الله» است «ما غلب الله»؛ می‌گوید لا شیء علیه»، اما جاهل مقصر اعاده کند.

در پاسخ می‌گوییم: قاعده «ما غلب الله» اصلاً جهل را نمی‌گیرد و جاهل موضوعاً از این قاعده خارج است همان‌گونه که ناسی هم موضوعاً از این قاعده خارج است. پس این مطلب که کسی بگوید قاعده «ما غلب الله» حاکم بر لا تعاد است مطلب تمامی نیست.

به بیان دیگر، بگوئیم جاهل دو قسم است: جاهل قاصر که «ما غلب الله» است، در نتیجه وقت، طهور، قبله، «اذا كان جاهلاً قاصراً فهو مما غلب الله، فالله أولى بالعدر»؛ یعنی کسی با قاعده «ما غلب الله» در استثنا تصرف کرده و بگوید: درست در این استثنا می‌گوید اگر کسی ناسی و جاهل بود، مطلقاً چه قاصراً و چه مقصراً باید اعاده کند، مگر آن‌که «ما غلب الله» است و بگوئیم جهل قصوری (نه تقصیری) «ما غلب الله» است و جهل تقصیری مربوط به خودش هست. پس در این استثنا تصرف کنیم. در نتیجه گر کسی مدت‌ها نمازش را قبل از وقت می‌خوانده و فکر می‌کرده که قبل از وقت هم می‌شود نماز خواند و جاهل قاصر بوده، بگوئیم طبق قاعده «ما غلب الله» دیگر نیازی به اعاده ندارد.

بعضی از افاضل این حرف را هم قائل شدند که بگوئیم اگر کسی وقت را نمی‌دانسته از روی جهل، آن هم جهل عن قصور، قاعده «ما غلب الله» بگوید این نیاز به اعاده ندارد. الآن در بعضی از بلاد غربی و اروپایی چون مسئله فجر مشخص نیست گاهی نماز صبح شان را قبل از طلوع فجر می‌خوانند، بعدها که ضوابط و معیارها را دقیق کردند فهمیدند که یک سال یا دو سال نمازشان را قبل از طلوع فجر خواندند، حتی 20 سال 50 سال، بگوئیم چون روی جهل قصوری است، «ما غلب الله» می‌گوید جهل قصوری «فالله اولی بالعذر». بنابراین «ما غلب الله» بر استثنای لا تعاد حکومت داشته و می‌گوید: آن کسی که وقت یا قبله یا طهور را عن تقصیر اشتباه کرده و جاهل بوده باید اعاده کند، به قرینه «ما غلب الله» جهل قصوری از این استثنا خارج می‌شود. آیا می‌شود به این مطلب التزام پیدا کرد که ما بخواهیم از «ما غلب الله» چنین نتیجه‌ای بگیریم؟

پاسخ ما این است که «ما غلب الله» اصلاً شامل جاهل نمی‌شود و جاهل موضوعاً از آن خارج است؛ زیرا «ما غلب الله» شامل مواردی می‌شود که «یسند إلى الله عرفاً» و جهل «لا یسند إلى الله»، بلکه «یسند إلى المكلف و إلى الانسان»، چه جهل قصوری و چه جهل تقصیری. البته در مستثنی هم باید ملتزم شوند و بگویند «ما غلب الله» می‌گوید آن مستثنی اگر «ما غلب الله» نیست باید اعاده شود، موضوعاً بین این دو قاعده تغایر است.

این بحث کاربردی است و این سؤالاتی که این روزها از کشورهای غربی می‌کنند و زمان مرحوم والد ما هم بوده، که ما بعد از 50 سال فهمیدیم نماز صبح‌مان را زودتر از فجر می‌خواندیم، حالا این 50 سال را قضا کنیم؟ البته بحث لا حرج به کمک می‌آید ولی قاعده «ما غلب الله» نمی‌تواند بگوید این جهلش قصوری بوده و جهل قصوری هم «ما غلب الله» است پس «لا شیء علیه»؛ زیرا «ما غلب الله» یعنی آن عملی که از اختیار انسان خارج است.

بنابراین نسبت بین این قاعده و قاعده لا تعاد روی بیانی که گفتیم تبیین است و اختلاف بین اینها اختلاف موضوعی است، دو موضوع جداگانه است، وقتی دو موضوع جداگانه است نه تخصیص مطرح است و نه حکومت مطرح است، هیچ کدام از اینها اینجا مطرح نمی‌شود. آنچه از اختیار من خارج است یعنی آنچه قابل اسناد به من نیست، شما می‌خواهید بگوئید «ما غلب الله» یعنی آنچه در قدرت خداست و قدرت خدا غلبه می‌کند؛ یعنی اختیار من در آن دخالت ندارد و فقط به خدا اسناد داده می‌شود. مثلاً هو الخالق، خلقت را نمی‌شود به بشر اسناد داد، این اسنادش فقط به خداست چون خلقت از اموری است که غلب الله، بشر نمی‌تواند خالق باشد، هو الممیت، هو المحیی، هو الرزاق، همه اینها به خدا نسبت داده می‌شود.

نکته شایان ذکر آن است که در مباحث روایی ببینید فهم عرف چه می‌فهمد؟ «ما غلب الله» کنایه از این است که «ما لم یسند إلى الانسان و یسند إلى الله فقط». در یک تقسیم معروفی است که مرحوم اصفهانی می‌گوید: ما یک چیز بیشتر نداریم نه اینکه دو فرد و دو نوع داشته باشد! به حسب الواقع جاهل، جاهل است و نمی‌داند، عدم العلم است، در تقسیم عقل به عملی و نظری تصریح کردند دو عقل در انسان نیست که بگوئیم یکی عملی و یکی نظری است، به اعتبار آثارش، به اعتبار متعلقش این تفکیک را می‌کنیم. جاهل هم الآن به اعتبار عذرش هست، الجهل به اعتبار اینکه قاصر است عذر دارد، مقصر باشد عذر نیست، این تقسیم به این اعتبار است ولی به اعتبار واقعی‌اش جاهل جاهل است و عدم العلم است.

پس روشن شد که نسیان و جهل، به چه اعتبار داخل و به چه اعتبار خارج است. بحث بعدی اکراه است، سؤال این است که آیا «ما غلب الله» شامل اکراه هم می‌شود یا نه؟

[1] . سورة بقره، آيه 255.

[2] . «وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَا تُعَادُ الصَّلَاةُ إِلَّا مِنْ خَمْسَةٍ - الطَّهُّورِ وَالْوَقْتِ وَالْقِبْلَةِ وَالرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ.» الفقيه 1 - 339 - 991؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 371، ح 980 - 8.